



<http://www.arianafghanistan.com>



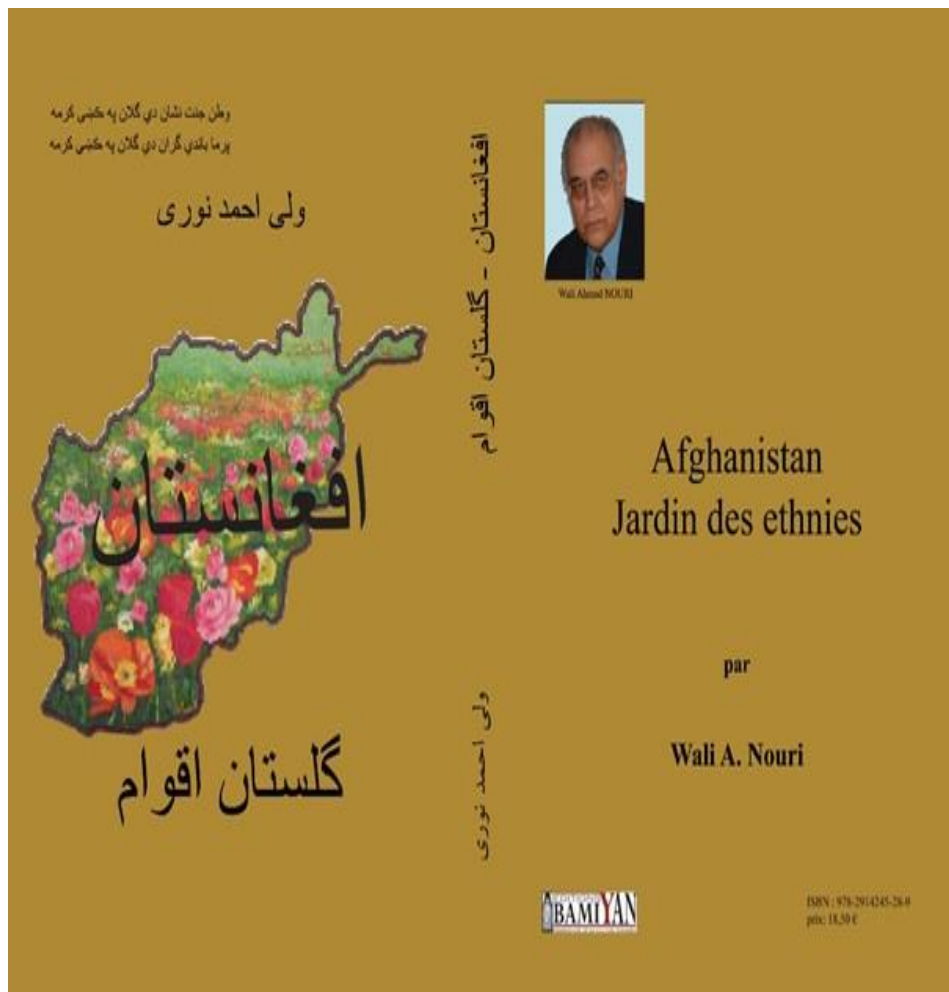
۲۰۱۸/۱۰/۱۷

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و یکم

بخش سوم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و یکم

بخش سوم

به عنوان

دوکتور پرویز بی وقوف

از

داکتر خلیل الله هاشمیان

سابق استاد پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل

جدی ۱۳۸۴ هجری شمسی

اکنون برمیگردیم به ادعای دیگر آقای پرویز که میگوید: «... حکام قبیله گرا بوده که زبان پارسی افغانستان را "دری افغانی" ساختند و خواستند در مرزهای سیاسی افغانستان بخشکانند.»

برای معلومات آقای پرویز خاطر نشان میشود که کلمه "فارسی" به اصطلاح ایرانیها "مال" کشور فارس است. نام تاریخی ایران کنونی "فارس" بود و نام زبان آن با ایزداد "ی" نسبی (فارسی) شد. فرانسویها کلمه فارس را "پرس" و انگلیسیها "پرشیا" تلفظ کردند و از دوازده سال به اینطرف در کتابهای خود "فارسی" را زبان این منطقه (به شمول افغانستان، تاجیکستان و غیره) خوانده، کشور ما را جزء "فلات ایران" دانسته و به فامیل زبانهای این منطقه که بایست (هندواروپایی) خوانده میشد، تاپه (هند و ایرانی) را زدند. دانشمندان ایران معترفند و در کتابهای چاپ ایران درج و ثبت شده که منشأ زبان دری آن قسمت خراسان باستان است که امروز افغانستان نامیده میشود و این زبان از افغانستان به کشور فارس رفته و زبانهای بومی کشور فارس را مغلوب کرده و در آن دیار زبان عام شده است.

در سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی بلخی آمده که شاعری در عراق (نام شهرکی در ایران است که "اراک" تلفظ میشود) شعری را برای اصلاح نزد ناصر خسرو آورد و او کلمات زبان بومی را از آن شعر دور ساخته آنرا "خالص دری" ساخت. هکذا به هنگام تسخیر شهرهای نیشاپور، ری، گرگان و همدان و کرمان در عهد سلطان غزنه، اگرچه زبان دری مسلط شده بود، اما زبان بومی آن منطقه که غیر از زبان دری بوده، هنوز وجود داشته است. در تاریخ بیهقی از قرن پنجم هجری در باب وسعت و ساحه جغرافیایی قلمرو محمود در نامه ای به عنوان سلطان مسعود ضمن ابلاغ مرگ پدرش آمده است که «بزودی ببايد آمد تا کار ملک را نظام داده اید که نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان و سغد و نیمروز و خوارزم...» (ص. ۲۱)

فردوسی در وصف سلطان محمود غزنوی گفته است:

شهنشاه ایران و زابلستان ز قنوج تا مرز کابلستان

و در جای دیگر در وصف سلطان غزنه میگوید:

یکی گفت این شاه رومست و هند	ز قنوج تا پیش دریای سند
به ایران و توران ورا بنده اند	به رای و به فرمان او زنده اند
جهاندار محمود، شاه بزرگ	به آبشخور آرد همی میش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین	برو شهریاران کنند آفرین
به ایران همه خوبی از داد اوست	کجا هست مردم، همه یاد اوست

ملاحظه میفرمائید که فردوسی سلطان محمود را "شهنشاه ایران" خدای "ایران و توران" و دادگر "ایران" خوانده، اما سعدی و حافظ پادشاهان فارس را "پادشاه ایران" خوانده اند! در شاهنامه، "ایران" به تکرار خطه تحت تسلط محمود خوانده شده و حدود جغرافیائی این خطه کاملاً معلوم بود و است که ۸۰ فیصد ایران امروزی را دربرداشته، ولی ۸۰ فیصد افغانستان امروزی را دربرداشته است.

از لحاظ دستور و قواعد ساختمانی، البته زبان دری و لهجه های فارسی و تاجیکی فرقی نداشته تابع عین قواعد میباشد و ازین بابت وقتی دری یا فارسی یا تاجیکی میگوئیم از یک زبان صحبت میکنیم. اما شرایط اجتماعی، اقلیمی و پیدوار و افزار مادی و معنوی که در مجموع کلتور یا فرهنگ نامیده میشوند، زبان مشترک را به سه لهجه در آورده که هر یک مشخصات فونولوژی (صوتی) و فرهنگی مشخص دارد، و باین تشخیص و تفاوت همه زبانشناسان به شمول علمای ایران اعتراف دارند. زبانشناسان غربی، زبان دری را به سه لهجه تاپه زده اند: فارسی تهرانی، فارسی کابلی و فارسی تاجیکی. البته هر یک ازین سه لهجه، لهجه های فرعی دارد، مثلاً لهجه های دری مرکزی (کابلی، پروانی، لوگری) - وسطی (غزنوی، میدانی، هزاره گی) - سمت شمال (بلخی، تخاری، بدخشی) - غربی (فراهی، هراتی) - سمت مشرق (لغمانی، سرخوردی) - سمت جنوبی (گردیزی) که هر کدام آن یک غنیمت فرهنگی به شمار می آید. در بعضی از لهجه های افغانستان ترکیباتی وجود دارند که نه تنها در لهجه های تهرانی و تاجیکی مفهوم نمی باشند، بلکه برای زبانشناسی دلچسپ و قابل مطالعه هستند، مثلاً ترکیبات در لهجه سرخوردی از قبیل (استین، استکین، کدستین و غیره). مشکل زبانشناسان غربی در این است که آنها زبان یک منطقه را به اساس معیارهای زبانشناسی و تا حدی مطلق از خصوصیات تاریخی مطالعه میکنند. به طور مثال، تماس فلاجستهای غربی اولتر با کشور فارس صورت گرفت و هر چه ایرانیها برایشان گفتند همان را تاپه زدند، لهذا همه اصطلاحات زبانشناسی منطقه ما به نفع ایران و به نام ایران تمام شده است. زبانشناسان غربی به این واقعیت چندان علاقه ندارند که زبان دری از منطقه افغانستان به ایران رفته و چون از واقعیت های تاریخی منطقه چندان آگاهی ندارند و ایرانی ها بالای آنها قبولانده بودند که مثلاً زبان دری منشعب از زبان فرس باستان و پهلوی است. ایرانیها تا ۶۰ سال قبل زبان پشتورامنشعب از سنسکریت میدانستند و ذهنیت فلالوجستهای غربی را قبلاً در زمینه مغشوش ساخته بودند.

(۴) متباقی و آخر (رساله ای در "سخن شناسی") را با معاییر علمی و دید زبانشناسانه مقایسه کرد.

حتماً کسی خواهد پرسید که این همه عقده و کینه این گروه نسبت به پشتونان و زبان ایشان از کجا تبعان میگیرد و از کدام منبع سیراب میشود؟؟؟ این مساله را باید از خودشان پرسید و از کار فرمایان خارجی شان. مگر اگر قرار باشد که این قلم ناتوان جوابی عرضه کند، باید موضوع را به آینده موکول نماید و مضمون مطول دیگری را رویدست بگیرد ...

با در نظر داشت این واقعیت که زبان پشتو از قدیم تا امروز هزاران لغت فارسی را در خود هضم کرده و آنها را بدون تعصب به کار میگیرد، و ستیزیدن با کلمات پشتو در فارسی دور از انصاف خواهد بود. عجب است اگر لغات زبانهای بیگانه – از عربی گرفته تا فرهنگی و هندی و پنجابی و غیره و غیره – را در زبان دری خود تحمل کنیم ولی لغات پشتو را نی!!! خانه سیاست خراب که چه کارها دارد!!!

آقای پرویز متاسفانه به موازین علم زبانشناسی هیچ آشنائی ندارد. اود مقاله خود نکاتی را عنوان کرده که اذهان عامه رامغشوش و مردم را گمراه میسازد، مثلاً طعنه او به آقای ولی نوری که «شما متوجه زبان خویش باشید» و (مقصد او درینجا زبان پشتو) است و اضافه میکند که «زبان فارسی از داشتن لغتنامه یکی از غنی ترین زبانهای جهان است... شما یک سلسله کلمات و اصطلاحات را رده بندی کرده و استدلال نموده اید که پارسی ایران و دری افغانستان از هم فرق دارد... این چه دستور زبانی است که شما به ما می آموزید؟»

هموطنان محترم افغان، هفت سال تحصیل در امریکا در رشته زبانشناسی به من آموخته تا به شما برسانم که اصطلاحات و مفکوره "زبان غنی" و "زبان فقیر" به کلی غیر علمی، میانه تهی و اغواکننده است. به استناد علم زبانشناسی، هر زبان که احتیاجات مردم خود را برآورده سازد، زبان غنی است. زبان اسکیموهای قطب شمال زاید از پنجاه کلمه برای برف دارد، چونکه در آنجا پنجاه نوع برف میبارد، ولی زبان انگلیسی فقط سه کلمه برای برف دارد. پس آیا گفته میتوانیم که زبان اسکیمو غنی تر از زبان انگلیسی است؟ زبان دری بیست کلمه برای انگور و شاید هم بیست کلمه برای خربوزه دارد، در حالیکه زبان انگلیسی برای هر کدام سه یا چهار لغت دارد. آیا گفته میتوانیم که زبان دری غنی تر از انگلیسی است؟ زبان فرانسوی حدود ۳۰۰ لغت برای پنیر دارد، اما زبان پشتو شاید چهار کلمه برای پنیر داشته باشد. زبان انگلیسی حدود پنجمصد کلمه برای شراب دارد، اما زبان دری صرف دو کلمه (شراب و می) را دارد. کلیه دیگر در زبانشناسی این است که هر زبان، به شمول منزوی ترین زبان جنگل های افریقا و امریکای لاتین، قدرت غنا و انکشاف را برابر پیشرفته ترین زبان های دنیا دارد، مثلاً اگر افغانستان بخواد و بتواند یک کشورداری سلاح ذروی شود، برای تمام افزار و اصطلاحات این صنعت کلمات در زبان دری خلق میکند و یا اگر مردم ساکن در جنگلهای افریقا تخم ۲۰ نوع خربوزه افغانستان را به کشور خود ببرند و بکارند، برای هر نوع آن در زبان بومی خود یک لغت خلق خواهند کرد. در حال حاضر در رشته فضانوردی در امریکا آنقدر کلمات نو خلق شده که عامه مردم امریکا آن کلمات را نمیدانند و هنوز قاموس مکمل اصطلاحات فضانوردی چاپ نشده که هرگاه چاپ شود هر کشور میتواند برای انکشاف زبان خود آنرا ترجمه کند و یا برای هر اصطلاح یک لغت نوی بسازد .

دلیل اینکه دولت اسلامی ایران به صنعت ذروی توفیق حاصل نموده، این است که هر نوع کتاب در زبانهای انگلیسی، فرانسوی، جرمنی، روسی و چینی و غیره – همینکه طبع میشود، ایرانیها آنرا فوراً ترجمه مینمایند. تولید کتاب در ایران بسیار سریع و کثیر است ولی در افغانستان سال یک کتاب هم به ندرت چاپ میشود. چند کتاب از افغان های مقیم امریکا که برای جوایز مطبوعاتی به وزارت فرهنگ کابل تقدیم شده بود، همه مسترد شده اند. مولفین آنها در جرید نوشتند که در وزارت فرهنگ خویشخوری به اندازه ای است که بهترین کتاب هم مسترد میشود، زیرا اولیای امور جوایز را به خویشاوندان و دوستان خود تقسیم میکنند. انکشاف در فرهنگ از طریق تولید و تکثیر آثار موجبات غنای زبان را فراهم میسازد. در افغانستان در حالیکه دری زبانان از آثار وافر ایرانی استفاده میتوانند، بیچاره پشتوزبانان از بابت قلت آثار فرهنگی رنج میکشند و دستنگر پاکستان شده اند. پیدانشی دیگر آقای پرویز در بیانات فوق شان اینست که جمع آوری یا "رده بندی کلمات زبان" را به "دستور زبان" مربوط دانسته است. ۲۳ سال قبل که من در پوهنهی ادبیات مضمون دستور زبان دری را تدریس میکردم، شاگردان به سویه صنف اول پوهنهی

معنی وساحه نفوذ دستور زبان را میفهمیدند، ولی شاغلی پرویز که خود را داکتر میخواند وانشاء خوب هم در زبان دری دارد، تعجب است که "رده بندی کلمات" را "آموزش دستور زبان" مینامد. من به دفاع از شاغلی ولی نوری برنخاسته ام. او خودش نویسنده توانا است و از خود دفاع میتواند. تحلیل من از جملات و بیانات شاغلی پرویز جنبه زبانشناسی دارد که مسلک من است. یک جمله دیگر شاغلی پرویز را مجبورم تحت تبصره قرار دهم، چونکه من لیسانس رشته زبان و ادبیات دری و هم مدرس این رشته در پوهنهی ادبیات بودم، او میگوید:

«فرق پارسی و دری و تاجیکی در ذهن تفرقه افغان و دشمنان فرهنگ ما وجود دارد،» و میرسد که «مگر حافظ شیرازی به زبان پارسی سخن میگفته یا دری؟» و در جای دیگر مقال خود در حالیکه به "تفاوت اصطلاحات" بین سه لهجه زبان فارسی اعتراف نموده، اما "سمرقند و قندهار" یا "تهران و گردیز" را از بابت زبان فارسی مقایسه کرده و ابیات ذیل را برای ثبوت ادعای خود آورده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می برند

(حافظ)

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که طبع شعر و سخن گفتن دری داند

(حافظ)

مثنوی مولوی معنوی هست قران در زبان پهلوی

من آنم که دریای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

به جواب سوال اول شان پیرامون فرق بین فارسی و دری عرض میشود که از لحاظ دستور و اصول ساختمان کلمات، هر دو لهجه تابع عین دستور میباشد. اما در تلفظ کلمات و در ترکیب یکعده کلمات و اصطلاحات که ایرانیها از زبان های ترکی، عربی و آذربایجانی گرفته اند، فرق زیاد بین این دو لهجه موجود است، و در اثر نوآوری های ایرانی ها که بدون مشوره با افغانها و به طور مستقل دوام دارد، این تفاوتها روز به روز به حدی فراخ شده میروند که نه تنها عامه مردم افغانستان معنی کلمات رایج در ایران رانمی فهمند، بلکه دیواری بین دو زبان هم ریشه ایجاد خواهد شد. هکذا ایرانی ها معنی کلمات پشتو دخیل در زبان دری را نمیفهمند و غوغای اخراج کلمات پشتو از زبان دری نیز از همینجا سرچشمه گرفته است. اما زبان دری که با پشتو در یک کشور زندگی دارد مجبور است رعایت خواهر زبان پشتو را داشته باشد، تا رعایت برادریکه از او جدا شده و مستقل میباشد.

در اینجا تذکر یک نکته لازم است که در علم زبانشناسی اصطلاحی هم به نام "جامعه لسانی" (۱) وجود دارد. بقراین اصطلاح سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان به یک جامعه لسانی تعلق دارند که بایست در بین شان به ارتباط نوآوری کلمات تماس و مفاهمه جریان داشته باشد که متأسفانه ندارد، و اگر میداشت آنها مجبور نمیشدند که برای کچالو که در افغانستان رایج است، از دو کلمه (کچه به معنی بیمزه و ناشیرین) و (آلو) ساخته شده، از زبان فرانسوی ترکیب (سیب زمینی) را ترجمه و رایج سازند. از لحاظ فونولوژی (علم الاصوات) تفاوتها بین فارسی و دری عمیق تر است. طور مثال، فورمول ساختمان صوتی یکعده کلمات فارسی در ایران در یک مورد قرار ذیل است: واول (مصوت) " آ " هرگاه در بین دو کانسوننت (صامت) واقع شود به " و " تبدیل میشود، یعنی:

نان به نون - خان به خون - جان به جون - دان به دون و غیره. درین باره شاعر افغان مرحوم حاجی محمد اسمعیل سیاه منظومه ای دارد که من دو مصراع آنرا به طور مثال می آورم و این مثال ها در بین ادباء و شعرای ایران و افغان به طور مزاح و مطایبه درویدل میشده است:

زبان در ایران زبون شود

دکان در تهران دوکون شود

مثال دیگر این است که بعضی اصوات را ایرانیها به کسره تلفظ میکنند، مثلاً: پَدَر که ما افغان ها به فتحه تلفظ میکنیم، اما ایرانی ها آنرا به کسره تلفظ مینمایند چون پدر. مثال دیگری تلفظ کلمه بلند است که آنان بلند میگویند. (اسنادی از قرن چهارم و پنجم هجری بانشانی فتحه، کسره و ضمه موجود است که شاعلی دکتور رهین آنها را دیده است که کلمات مذکور در خراسان پدر و بلند تلفظ میشده است).

یکی از نباتات که ما در افغانستان به آن کچالو میگوئیم و ایرانی ها " سیب زمینی "، به نبات دیگری که ما " بادنجان رومی " میگوئیم و ایرانی ها " گوجه فرهنگی ". " ناک " را که از جمله میوه جات است در ایران به آن " گلابی " میگویند. به لغت " سگ " ایرانی ها " توله " میگویند. در حالیکه " توله " بزبان دری نام یک آله موسیقی است. به " یخچال و یا یخبندان " دری ایرانی ها " توچال " میگویند و...

شاعلی دوکتور مخدوم رهین زمانیکه تازه از ایران آمده و در پوهنهی ادبیات باما همکاری بود، از ترکیبات عجیب در لهجه تهرانی مثالهای خنده آور میگفت. آقای پرویز میتواند یک تعداد از آن ترکیبات را از آقای رهین بدست آرد تا فرق فارسی ایرانی و دری افغانستان را خوبتر متوجه شود.

مقایسه شاعلی پرویز بین " سمرقند و قندهار " و " تهران و گردیز " از لحاظ اختلاف لهجه بین لهجه های تهرانی، تاجیکی و کابلی نادرست است، زیرا قندهار و گردیز دو مرکز مهم زبان پشتو میباشد. اگر (سمرقند و هرات) یا (تهران و پروان) مورد مقایسه قرار میگرفت، درست میبود. لهجه های تاجیکی و سمرقند در مقابل از اشغال روسها بود، اما در مدت دوصد سال تسلط روسها آنقدر کلمات و اصطلاحات روسی در آنها شامل شده و حتی تلفظ کلمات آنها تغییر یافته که اکنون نمی توان آنها را با لهجه های فارسی و دری مقایسه کرد.

اکنون که من این تفاوت ها را محض معلومات آقای پرویز مثال زده ام. شاید هم مقبول خاطرشان قرار نگیرد، مهذا امید است از قهر خود فرو نشیند و مرا در جمله " تفرقه افغانان و دشمنان فرهنگ ما شامل نسازند! چونکه من یک طالب العلم این فرهنگ بوده وهستم .

در اینجا نظری به بیت های بالا می اندازیم. در بیت اول حافظه آقای پرویز درست کار نداده، مصراع دوم بیت را که " زین قند پارسی که به بنگاله میرود " است، اشتباه نموده است. به هر حال، به منظور معنی کردن و معنی دادن به کلمات و اصطلاحات در ابیات شعرای قدیم باید خود را به شرایط اجتماعی - سیاسی و جغرافیوی همان زمان انتقال بدهیم. درین بیت مراد از " طوطیان هند " مردم و خصوصاً شاعران دری زبان هندوستان است. " قند پارسی " به معنی زبان شیرین فارسی و " بنگاله " هم قسمتی از هندوستان است و این کلمه به خاطر ردیف و وزن و قافیاء بیت آورده شده و از لحاظ معانی، قصد کلی حافظ درین بیت وسعت زبان فارسی است که از کشور فارس تا هندوستان را فرا گرفته است که یک واقعیت تاریخی است. اما اگر آقای پرویز به رموز ادبی آشنا میبود ملتفت میشد که حافظ در این بیت از نیشنلیزم فارسی خود کار گرفته، چونکه توسعه زبان فارسی را به هندوستان به کشور فارس کریدت داده است. در حالیکه انتقال زبان دری توسط سلطان محمود غزنه و ساکنین خراسان به هندوستان صورت گرفته است. زبانیکه در هند انکشاف کرد و بعداً صیغه یک مکتب ادبی را به خود گرفت، باستناد اصطلاحاتیکه در دواین بیدل، امیر خسرو دهلوی، غنی کشمیری، هاتف لاهوری و غیره وجود دارند، زبان دری خراسان است که شباهت تام با زبان دری امروزی افغانستان دارد، نه به زبان فارسی ایران.

بیت دوم از حافظ میرساند، درحالیکه اوبه لهجه فارسی شیراز درکشور فارس سخن میگفته و از موجودیت لهجه دری درخراسان و فصاحت و بلاغت آن آگاه بوده ودراین بیت اظهار شغف وافتخار میکند که اشعار فصیح وبلغ مانند دری زبانها گفته که فهم آن برای همه فارسی زبانان (افغانی، ایرانی و تاجیکی) سهل است. دربیت مولانای بلخ از صنعت مبالغه کار گرفته شده، مثنوی را "قران" خوانده و زبان پهلوی را که به اساس همین بیت به هنگام زندگی مولانا (وسط قرن هفتم هجری) هنوز بقایایش درکشور فارس وجود داشته، مثال زده است. زبان پهلوی منشعب از فرس باستان در دوره ساسانی مروج بود وکتیبه هائی از آن به خط آرامی وچند اثری مشتمل برتفسیر اوستا درین زبان باقیمانده و به قول داکتریارشاطر، در لغت نامه دهخدا و برهان قاطع، تا اواخر دوره هخامنشی (قرن چهارم قبل المیلاد) رایج بوده است. مولانا خودش و پدرش از بلخ بودند و به زبان دری خراسان پرورده شدند و مثنوی پُر است از اصطلاحات زبان دری خراسان که در قرن هفتم هجری کشورفارس را فراگرفته بود.

بیت ناصر خسرو و قبادیانی بلخی که بیانگر شهامت و پایداری او در مبارزه ایکه به پیش انداخته بود، میباشد، چونکه او زبان دری را برای مدح و مدهانه، مانند شاعران آن زمان که اکثراً مداحان دربارهای محلی بودند، استخدام نکرده بود. زبان مادری ناصر خسرو هم دری خراسان بوده و به همین زبان شعر و سخن گفته است. پس معلوم نشد که آقای پرویز چهار بیت فوق را به چه منظور و به تائید کدام مطلب درمقال خود آورده است؟ این طالب العلم و دودانشمند دیگر افغان شاعلی ولی نوری و پوهاند دوکتور روستار تیره کی، نه تنها انکار نداریم، بلکه کاملاً مستشعریم که فردوسی، رودکی، مولانا، حافظ، سعدی، سنائی، جامی، ناصر خسرو بلخی و امیر خسرو دهلوی و هزاران شاعر دیگر خراسان و فارس و هند به جامعه لسانی زبان دری تعلق دارند و "متعلق به همه پارسی زبانان اند". اما ما حیا و انصاف داریم و نمیگوییم که فردوسی و حافظ و سعدی از خراسان اند، بلکه با احترام و ارادتیکه به دانش و ادب شان داریم، آنها را به وطن شان که کشور فارس است منسوب میدانیم و توقع داریم، آنهایکه به خراسان تعلق دارند برادران ایرانی "مال ایران" نخوانند. ما افغان ها بدون احساس حقارت بلکه با آرزومندی و ارادت از غنای فرهنگی که در ایران فراهم شده استفاده میکنیم، اما تحت تاثیر قرار نمیگیریم و خود را ایرانی نمی خوانیم، همین بس! در غیر آن، ما کشور و مردم ایران را برابر و برادر همسایه و همکیش و همزبان خود میدانیم و همه ترقیات عالم را برایش آرزو میداریم. من در امریکا در مجامع امریکایی و در دو پروگرام رادیویی و دو مصاحبه تلویزیونی از پروژه استخدام قوه ذروی در ایران به جدیت دفاع کرده گفتم در صورتیکه اسرائیل، هندوستان و پاکستان صاحب پروژه های همسان اند، چرا ایران نباشد؟ یک نفر از آلمان سوال کرد که آیا پروژه ذروی ایران خطری نیست برای افغانستان؟ بجواب گفتم، نخیر به دودلیل خطر نیست، یکی اینکه ایران این سلاح را به مقابل افغانها و در خاک افغانستان استعمال نمیکند و نمیتواند. دیگر اینکه ما افغانها چنانکه از پاکستان نمیترسیم، از ایران هم ترسی نداریم. دولت امریکا از مصاحبات من بد برده و مراد لرست سیاه شامل ساخته است. تکرار احسن است که ما با ایران برادری و رواداری داریم نه بدبینی و دشمنی، ولی به قرار مثل پشتو "وروری کوه، حساب ترمینج".

اینکه شاعلی پرویز میرسد آیا حافظ به زبان فارسی سخن گفته یا دری؟ جواب آن قسماً در دیوان حافظ موجود است: حافظ قصاید مدحیه در وصف پادشاهان محلی آنوقت دارد. این قصاید در دربارهای محلی خوانده شده و طبعاً به لهجه فارسی کشور فارس خوانده شده، لهذا ما افغان ها شعر حافظ را به اساس شعور طبیعی که از دستور زبان دری داریم، به لهجه زبان دری میخوانیم و می فهمیم و به سهولت گفته میتوانیم که حافظ بزبان دری شعر میسروده ولی به لهجه فارسی شیراز سخن میگفته است. مشکل شاعلی پرویز در این است که در موازین علم زبانشناسی دسترس پیدا نکرده تا بداند که علم زبانشناسی زبان گفتار را معیار قضاوت قرار میدهد نه زبان مکتوب را، زیرا زبان مکتوب تصویر نادرست گفتار قبول شده است. قضاوت من که میگویم حافظ و سعدی و امثال شان به زبان فارسی کشور فارس سخن میگفته اند، بالای زبان گفتار استوار است، نه زبان نبشته. زبان نبشته به تناسب قدامت زبان گفتار یک انکشاف تازه است، و انگهی زمانیکه حافظ و سعدی در کشور فارس شعر میگفتند، حدود ۹۸ فیصد مردم آن دیار بیسواد و با نبشته آشنائی نداشتند، بلکه اشعار حافظ توسط اکثر مردم سینه به سینه نقل میشده، البته ادباء دیوان او را هم نوشته اند. مشکل دیگر شاعلی پرویز در این است که او در بین زبان و لهجه فرقی قایل نیست، در حالیکه در علم زبانشناسی لهجه ها

شاخص تشخیص قرار میگیرند. لهجه تاجیکی شاخه دیگر زبان دری است، متاسفانه کلمات و اصطلاحات زبان روسی در آن داخل شده، نسل جوان تاجیک با خواندن و نوشتن زبان دری مشکلات دارند. غیر از آنچه شاغلی پرویز در نظم مثال زده است، حافظ، سعدی و دیگر شاعران دری و فارسی لفظ دری را در اشعار خود به قسم افتخار و مباحثات پرورش داده اند که چند نمونه آن ذیلاً تقدیم میشود

ز من بحضرت آصف کی میبرد پیغام که یاد گیر دو مصراع زمن به نظم دری
بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم گر امتحان بکنی، میخوری و غم نخوری
(حافظ)

شکر الله که ترا یافتم ای بحر سخا از تو وصلت، زمن اشعار با لفظ دری
(سنائی)

با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری
(سنائی)

مرحوم قاری عبدالله خان ملک الشعراى افغانستان به مناسبت هزارمین سالگرد فردوسی قصیده ای دارد که توسط مرحوم محمد سرور گویا در محفل تهران قرائت و خیلی هم استقبال شده بود، چند بیت آن:

حکیم زبردست دانای طوس بنامش سخن میزند طبل و کوس
ادیب سخن پرور فارسی که بگشود بر ما در فارسی
ز طبعش سخن رونق تازه یافت زبان دری قدر و اندازه یافت
چنان آتش فارسی بر فروخت که تا دامن عشر بایست سوخت
در انشاء شاهنامه اعجاز کرد برای سخن گو دری باز کرد

(حرف "ط" علامه است برای یک صوت عربی اما در کتب و دیوانها هنوز هم طوس و طهران و طپیدن دیده میشود!)

چنانکه می بینیم مرحوم ملک الشعرا قاری سرحد فارسی و دری را درین قصیده معلوم ساخته است! در این مقال چند بار گفتم که شاغلی پرویز بزبان دری مسلط و نویسنده خوب است، معهذاً به حیث یک موسفید ۷۷ ساله که چند صباحی بیشتر درین زبان کار و خدمت کرده ام، چند نکته را خدمت شان خاطر نشان میسازم:

(۱) زبان دری را سچه نگاه دارید و از ترکیبات ایرانی در انشاء بپرهیزید! یک ترکیب ایرانی در نوشته شاغلی پرویز در جمله "فرق های اجباری دارند نابود میشوند!" وجود دارد. ترکیباتی از قبیل "دارم میخورم"، "دارند میروند" و غیره مطابق به دستور زبان دری نیست. چون اکثر دانشمندان ایران در کشور فرانسه تحصیل کرده اند، ترکیبات "دارم" و "دارند" را از زبان فرانسوی ترجمه و در فارسی شان تطبیق کرده اند، چونکه در زبان فرانسوی صیغه های فعل داشتن (۱) را به حیث معاون فعل برای ماضی مطلق و ماضی بعید استعمال میکنند. در جمله فوق، ترکیب "... دارند نابود میشوند" رامیتوان به دوشکل به دری ترجمه کرد: "در شرف نابودی میباشد" یا "به طرف نابودی روان اند". در زبان دری علامه (مورفیم) حالت استمرار "می" میباشد.

(۲) در فقره "افغانستان کشور بلازده"، ترکیب "بلازده" یکنوع حقارت بلکه دشنام است. فکر میکنم مقصد شاعلی پرویز "بلاکشیده" باشد که در جای دیگر مقاله‌شان درست استعمال شده است.

(۳) ترکیب "الابلا" که در مقوله "حالا بلی ملا" شامل میباشد. املاء این ترکیب "حالا بلی" است. کلمه عربی بلی، به معنی "آری" به سه نوع نوشته میشود: بلی و بلی، ولی نمیدانم چرا در زبانها "حالا" را "الا" و "بلی" را "بلا" مینویسند، ولی "ملا" را هیچ غرض نگرفته اند.

(۴) در ضرب المثل پشتو "دودی زما خوری، طوطو په سلام خانه کوی" املاء "طوطو" غلط است، "توتو" به فتح "ت و واو مجهول" ابدال "عوعو" یا "غوغو" است که در زبانهای دری و پشتو رایج میباشد.

(۵) آقای پرویز، این ادعای شما در صفحه اول مقاله تان که |درخشکسال ۱۹۷۱ بیش از یک میلیون نفر هلاک شدند، بیست برابر مبالغه دارد. ما آن فاجعه را به خاطر داریم، ولی تعداد تلفات انسانی را حکومت وقت حدود بیست هزار قبول کرد، اما افواه از اتلاف حدود پنجاه هزار نفر حکایت میکرد. نفوس کل ولایت فراه در آنوقت یک میلیون نفر نبود.

دراخیر، حسب الایجاب، بدو موضوع اشاره میشود: یکی تاسف و تشویشی است که شاعلی پرویز و امثال شان پیرامون اطلاق نام ایران به کشور فارس ابراز داشته اند. شاعلی پرویز حتی سرحد مبالغه را درین مورد دریده که در جمله زیر تصور میکند "دار و ندار ما" از دست رفته است:

"دولت وقت که خالی از احساس ملی بود و سرمست از باده استبداد قبیله بی خویش، دودسته این نام تاریخی و پرمفهوم و در واقع دار و ندار ما را به "فارس" تقدیم کردند و با چنین خیانت ملی خسران جبران ناپذیری را برای ملت بیچاره ما خریدند".

در جمله بالا جای خوشی است که کلمه "فارس" فقط یکبار در مقاله شاعلی پرویز دیده میشود. از آنجائیکه من چگونگی این رویداد را خبر دارم، با اعتنای فرصت آنرا به هموطنان میرسانم.

در صحبتی که بین مرحومین احمد علیخان درانی سابق مدیرانجمن ادبی کابل و عبد الحمید مخمور در منزل مرحوم مخمور شنیدم (همشیره مخمور زوجه درانی بود)، مرحوم درانی به سوال مرحوم مخمور که چگونگی این رویداد را پرسیده بود، چنین جواب داد (آنچه به حافظه من مانده است):

دولت فارس به زعامت رضا شاه در سنه ۱۳۱۴ هجری شمسی تصمیم گرفت، نام "ایران" را بر کشور فارس بگذارد. وزارت خارجه فارس یادداشتی به وزارت خارجه افغانستان ارسال و از تصمیم دولت ایران اطلاع داد. درین وقت مرحوم فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و سردار محمد نعیم خان معین سیاسی وزارت خارجه بودند. این موضوع ضمناً به انجمن ادبی رسانده شد و مجلسی مشتمل بر دانشمندان افغان روی آن بحث و غور کردند. نظر گل برین شد که تقاضای کشور فارس توأم با احتجاج رد شود. من به اعضای انجمن خاطر نشان ساختم که دولت تصمیم گرفته از قصد رضا شاه استقبال نماید، ولی اگر اعضای انجمن خواسته باشند درین راه مبارزه نمایند باید با مقامات وزارت خارجه در تماس شوند. از اعضای مجلس دونفر (آقایان میر غلام محمد غبار و غلام جیلانی اعظمی) به حیث نماینده تعیین شدند تا نظر انجمن ادبی را به وزارت خارجه برسانند. این دونفر نزد فیض محمد خان وزیر خارجه رفتند و او با نظر انجمن ظاهراً توافق نشان داد، اما اضافه کرد که صدراعظم صاحب این موضوع را در حالیکه من و سردار محمد نعیم خان حاضر بودیم، به حضور اعلحضرت گزارش دادند و گفتند که افغانستان در برابر این تصمیم رضا شاه بیچاره میباشد، زیرا ما نمیتوانیم در عین زمان نام افغانستان را به ایران تبدیل نماییم که در آن صورت دو کشور با عین نام میشود. هکذا رد و احتجاج بدون سود است، زیرا رضا شاه تصمیم قطعی گرفته و ما اگر مخالفت هم بکنیم، اوقصد خود را عملی میکند. مخالفت ما فضای سیاسی بین دو کشور را مخدر میسازد. لهذا فیصله شد که از تصمیم ایران به زبان مناسب سیاسی استقبال شود. هیات انجمن با نظریات وزیر خارجه اظهار مخالفت نموده و اصرار کردند که دولت افغانستان باید حتماً به خاطر این موضوع بالای دولت فارس احتجاج کند و نام ایران را نپذیرد. سردار فیض محمد خان پیشنهاد کرد که بهتر است هیات انجمن ادبی با سردار محمد نعیم خان معین سیاسی ملاقات نموده و توسط او نظریات خود را به حضور اعلحضرت برسانند. هیات

همان روز نزد سردار محمد نعیم خان به وزارت خارجه رفت و عین استدلال وزیر خارجه را از زبان او شنید، با یک تفاوت که سردار محمد نعیم خان اضافه کرد که از احتجاج بالای دولت ایران مفادی متصور نیست، فقط مناسبات دوکشور را متشنج میسازد و سیاست ایجاب میکند که ما این موضوع را به مناقشه نکشیم. آنگاه یاد داشتی به قلم فیض محمد خان وزیر خارجه تسوید و به امضاء صدراعظم رسانده شد و در آن تذکر داده شد که ایران نام قدیمی و مشترک هر دو کشور بوده، اکنون که دولت فارس آنرا انتخاب کرده، تبریک میگوئیم.

این بود سخنان مرحوم احمد علیخان درانی و او علاوه کرد که غبار به سردار محمد نعیم خان سخت و درشت گفته بود که گویا افتخارات تاریخی این کشور به ایران داده میشود و... و محمد نعیم خان برآشفته شده گفته بود که تاریخ کشور به ما و به دنیا معلوم است و کلمه "ایران" به تنهایی ممثل تاریخ کشور ما نمیشود و... مرحوم درانی اینرا هم تذکر داد که از آن روز به بعد سردار محمد نعیم خان غبار را بد میدید.

در حال حاضر درانی، مخمور، غبار، اعظمی، فیض محمد خان و نعیم خان همه به حضرت حق پیوسته اند و یگانه شخصی که ازین جریان واقف و زنده است، شخص پادشاه سابق افغانستان میباشد. چه بهتر که شاعلی دکتور سید مخدوم رهین که اکنون پیشیزک و نازدانه حضور میباشد، این موضوع را به حضور گزارش داده، اصل رویداد را از زبان ایشان ثبت تاریخ نماید. هکذا یادداشت دولت فارس و جواب افغانستان در آرشیف وزارت خارجه موجود است. این دوسند نیز باید برای آگاهی عامه نشر و ثبت تاریخ گردند. در قبال قبولی نام ایران از طرف دولت وقت، اوضاع سیاسی آن وقت را نیز باید در نظر گرفت:

در سنه ۱۳۱۴ هجری شمسی شش سال از سلطنت خانواده نو در افغانستان گذشته بود. این سلطنت برای نابود ساختن نام امان الله خان و رویداد های ده سال سلطنت او که جزء مهم تاریخ اوایل قرن بیست افغانستان میباشد، دیوانه و ارو به شدت تلاش میورزید. عناصر طرفدار امان الله خان و ضد سلطنت نو فعال و زیاد بودند. محمد هاشم خان بعد از قتل عده ای، زندان ها را پر ساخته بود. مخالفت با تصمیم با تصمیم رضا شاه به ارتباط نام ایران موجب تحریکات ایران در افغانستان میشد و سلطنت نو افغانستان امور مهمه ملی را به درجه اول به ارتباط منافع و استقرار سلطنت نو می سنجد. لهذا احتجاج به مقابل قصد رضا شاه مصلحت دیده نشد.

نظر شخص من هفتاد سال بعد از وقوع واقعه در حال حاضر ازین قرار است که حداقل بایست در برابر تصمیم کشور فارس با شرح مفصل رویداد های تاریخی، از طریق دیپلوماسی احتجاج صورت میگرفت تا آن احتجاج سندی برای نسلهای آینده باقی میماند. اما استدلال دولت وقت کابل که تصمیم رضا شاه قطعی بوده و احتجاج مانع تطبیق آن شده نمیتوانست، معقول به نظر میرسد، اما من با طرز بیان شاعلی پرویز مخالف ام که دولت افغانستان با قبول نام ایران "دار و ندار ما را به فارس تقدیم کردند". زیرا کلمه ایران طوریکه درین مقاله تشریح شده مقبول کلمه "آریه" میباشد و سرزمین آریه ها در تواریخ معتبر جهان مرزهای خراسان باستان شناخته شده که اکثر کشور فارس شامل آن نبوده است. کلمه ایران به استناد متون تاریخ به سرزمین خراسان اطلاق میشده و حدود اربعه خراسان در تواریخ ثبت است که قسمت اعظم افغانستان کنونی شامل آن است. فرض کنیم نام کشور افغانستان ایران یا خراسان میبود، محض با نام خشکه مانمیتوانیم میدان را از ایرانی ها ببریم. رضا شاه با پسرش بعد از آنکه نام ایران را انتخاب کرد، برای به کرسی نشاندن این نام بسیار کار و بسیار پول مصرف کردند، در حالیکه سلطنت های افغانستان برای به کرسی نشاندن نام افغانستان هیچ کار نکرده، بلکه توتو های این خاک پاک را یکی بعد دیگر به انگلیس فروختند. آنقدر کتاب و آثاریکه در مدت پنجاه سال اخیر در ایران چاپ شده، ما در افغانستان مرد آن نشدیم که یک هزارم آنرا تولید کنیم.

میگویند "مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد!" در ایران بالای سنائی، جامی، مولانا بلخی و... آنقدر کار شده و آنقدر آثار طبع شده که وقتی متتبعین اروپائی و امریکائی آثار مولانا را میخوانند، به چالاک و "ازمه" گویی ایرانی ها باور میکنند که مولانا ایرانی بوده است، و قس علهذا. از جانب دیگر من هیچ ایرانی را سراغ ندارم، به شمول آنهائیکه از تاریخ مشترک سیاسی و فرهنگی دو کشور همسایه و قوف کامل دارند که خود را "افغان" خوانده باشد، اما اکثر آن عده افغان هائیکه در ایران تحصیل کردند و عده دیگر از قبیل آقای پرویز و امثال اش، کورکورانه و بیخردانه به دل ایران میرقصند. جریده (امید) در چند سال اخیر،

حکومت خوجه نین ربانی که از کابل به تالقان فرار کرده بود، علناً به سرمایه ایران می چرخید و بعد از آن به حمایت و همکاری و راهنمایی دکتر روان فرهادی و دکتر مخدوم رهین و امثال آنها به حیث آله تبلیغات ایران و ایران گرایان سنگر گرفت که این روش تا امروز دوام دارد. کسانیکه در کابل خود را برای چوکی ریاست جمهوری یا پارلمان کاندید کرده و میکنند و علناً گفته اند و تعهد داده اند که "افغان نیستیم، افغانستانی هستیم". چونکه کلمه "افغانستانی" اختراع ایرانیها ی بدخواه است، که اینها با چنین تعهدی گویا خود را رسماً به ایران سپرده اند.

ما افغانها برای تیشه به ریشه خود زدن حاضر و مساعد هستیم، اما برای حق خواستن و حق گرفتن جرات ما را سلب کرده اند. در جمله ۱۵۰ جریده ای که در کابل نشر میشود، یکی جرات نکرد از ایران بپرسد که چرا مذهب سنی را در ایران به رسمیت نمشناسد، چرا مساجد اهل تسنن را تخریب میکنند و چرا برای پیروان سنت و جماعت در قانون اساسی ایران حق موجودیت قایل نمیشوند؟ نمی دانم شاعلی پرویز قناعت میکند که ما "داروندار" خود را از دست نداده ایم، داروندار ما و تاریخ ما محفوظ و موجود است، ماصرف "افغانیت" خود را از دست داده ایم!!!؟؟؟

موضوع اخیر اینکه من با عقیده هموطن خود آقای پرویز که میگوید "زبان پارسی، دری و تاجیکی" مرز سیاسی نمشناسد، "همنوا نیستیم. مرزهای سیاسی بین لهجه های دری و فارسی و تاجیکی وجود داشته و باید استقرار و استحکام یابند، اما مرزهای فرهنگی را با رعایت و احترام به حقوق و امتیازات متقابل باید حفظ کرد. والسلام و من التبع الهدی. درین روزها برادران ایرانی به تقلید از همسایگان ترک نژاد ما، صحبت هائی پیرامون تاسیس کنفدراسیون فارسی زبانها را تحت عنوان "ایران بزرگ" رویدست گرفته اند. قرار مسموع یک عده ایران گرایان در افغانستان برای تحقق دادن این آرمان سخت در تلاش افتاده اند. ما اتحاد کشورهای ترک زبان را که فقط بعد از تجزیه اتحاد شوروی هویت ملی پیدا کرده اند، استقبال میکنیم و تیریک میگوییم. اما افغانستان با داشتن زبانهای ملی دری و پشتو و حدود بیست زبان محلی دیگر، از قدیم الایام هویت ملی داشته و در تحت کنفدراسیون نام نهاد "ایران بزرگ" هویت ثابت و قدیم ملی خود را از دست خواهد داد. خطر بزرگی که افغانستان را در حال حاضر تهدید میکند، نارضایتی قوم پشتون است. اگر حکومت کرزی به تشویق ایران گرایان درین کنفدراسیون شامل شود، من این بدبختی را پیشگویی میکنم که ولایات پکتیا و ننگرهار به پتکی ها و جواری های پاکستان لیبیک گفته و گفتروار به طرف آنان پرواز خواهند کرد، در حالیکه سرنوشت خط دیورند انگلیسی در قبال اتمام میعاد صد سال آن هنوز مجهول است. شاید یک خط دیورند پاکستانی به نام "خط مشرف" منطقه کوه های سلیمان را از افغانستان جدا سازد. کرزی صاحب باید بداند که جلو طغیان مردم را گرفتن چندان سهل نیست! ومن الله التوفیق. ختم

یاد داشت: تایپ رایتر من علامات مخصوص زبانشناسی را که برای نشان دادن فونیم و مورفیم و غیره به کار میرود، ندارد، لهذا در اکثر موارد از قوسین کار گرفته شده است. هاشمیان

تداعی: وقتی در صفحه (از تفاوت صوت "د") در زبانهای سنسکرت و پشتو سخن میگفتم، از کلمه دال و حاضر جوابی سردار شیردل خان یادم آمد و این رویداد در آرشیف وزارت خارجه کابل ثبت است:

شاغاسی سردار شیردلخان صدراعظم امیر شیرعلی خان برای مذاکرات رسمی به هندوستان رفته بود. وایسرای انگلیس به افتخار اش دعوت مجلی داده بود که اراکین وزعمای هند حضور یافته بودند. سردار حسب معمول یک توته گوشت استخواندار را گرفت و مصروف خوردن آن شد. زعیم سکهه که مقابل او نشسته بود به قسم مزاح سردار را

مخاطب قرار داده پرسید: «سردار، شما که استخوان را خودتان میجوید، در افغانستان به سگ هایتان چه می‌دهید؟» سردار بدون آنکه مشتعل شود، با تبسم جواب داد: "ما در افغانستان به سگ های خود دال می‌دهیم." سردار جی سرخ شد و هیچ نگفت. پایان

خدمتگار افغانستان، سید خلیل الله هاشمیان، ۸ اگست ۲۰۰۵

بخش اول قسمت چهل و یکم را به کمک لینک آتی بخوانید.

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_41_1.pdf

بخش دوم قسمت چهل و یکم را به کمک لینک آتی بخوانید.

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_41_2.pdf

پایان بخش سوم قسمت چهل و یکم



Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_41_3.pdf

افغانستان گلستان اقوام (قسمت چهل یکم «۳»)